



Anthropology of Disaster: A Case Study of the Second Generation of Survivors of the Iran-Iraq War (Case of Children of Spinal Cord Amputation Veterans)

Ahmad Naderi ¹ | Mohammad Oveisi Fordoei ²

1. Associate Professor, Department of Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran
(Corresponding Author), E-mail: anaderi@ut.ac.ir

2. Master of Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: am.oveisi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2025-03-07

Received in revised form:
2025-05-23

Accepted: 2025-05-24

Published online: 2025-05-31

Keywords:

War, Children Of Spinal Cord
Amputation Veterans, Lived
Experience, Disaster, Family

ABSTRACT

Purpose: Anthropologists study war as a "social event" in terms of its nature, origin, method, dimensions, and contexts, and attach importance to its cultural and social consequences. The imposed war has affected various areas of society, especially anthropological dimensions, and is still not without effect. However, the inattention and silence of humanities scholars, especially in Iranian society, in this regard is clearly visible. War is one of the greatest human and natural disasters in the world. In the Iran-Iraq war, we are faced with one of the greatest human losses in the country. As its survivors, spinal cord amputation veterans have an important position in understanding and explaining the issue of war. Their children, as a new and dynamic generation after the war and the post-war period, have many problems and issues in their lived experience of this family situation. The important question in this research is what direct and indirect effects will the disaster have on the families of veterans and what experience do the children of veterans face in the family context as important members of the family in terms of individual and social dimensions?

Methodology: In accordance with the subject and purpose of this study, which is to examine the lived experience of children of spinal cord amputation veterans, the adopted method is the one called phenomenological. Phenomenological method is a branch of qualitative method that is different from quantitative and survey methods. Qualitative method is a desirable method in the field of anthropological studies and a method that provides sufficient opportunity and possibility for the researcher and social researcher to understand and represent the complexities of the subject. The subjects of the study are children of spinal cord amputation veterans in terms of "gender" as "boys" and "girls" and also in terms of "age" as the minimum age at which a person can easily answer questions and there are no restrictions at older ages. The samples will be limited to the "spatial area" of Tehran and Qom provinces.

Findings: The results obtained indicate their typology into three groups: 1. Highly dependent in terms of family relationships and interactions 2. Avoidant of family and harsh behavioral reactions towards family 3. Finally, children who inevitably took a stance of tolerance and tolerance. The most important reasons for the creation of problems in the second and third groups are multiple vulnerabilities in the lived experience of these children. From the individual perspective: psychological and psychological trauma after the accident, physical trauma resulting from membership in such families, from the family perspective: role-playing instead of parents, the upbringing model of self-centered parents, conflicts resulting from adoption, semantic and identity conflicts within the family, from a cultural perspective: lack of social support and the negative effects of the political system's support in the form of purely propaganda and exaggerated policy-making. Considering the approaches of cognitive anthropology and disaster anthropology, an attempt has been made to understand and analyze the lived experience of children of spinal cord amputation veterans and to understand and appreciate the quality of their lives.

Cite this article: Naderi, A. and Oveisi Fordoei, M. (2025). Anthropology of Disaster the Second Generation of Survivors of the Iran-Iraq War (Children of Spinal Cord Amputation Veterans). *Iranian Journal of Anthropological Research*, 14(2), 1-20. doi: 10.22059/ijar.2025.391679.459909





انسان‌شناسی فاجعه: مطالعه موردی نسل دوم بازماندگان جنگ تحمیلی ایران و عراق (مورد: فرزندان جانبازان قطع نخاعی)

احمد نادری^۱ | محمد اویسی فردوئی^۲

۱. دانشیار، گروه انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران رایانامه: anaderi@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: am.oveisi@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

هدف: انسان‌شناسان مطالعه جنگ را به عنوان یک «واقعۀ اجتماعی» از نظر ماهیت، منشأ، روش، ابعاد و زمینه‌ها مطالعه نموده و پیامدهای فرهنگ و اجتماعی آن را مورد اهمیت قرار می‌دهند. جنگ تحمیلی بر عرصه‌های مختلف جامعه به ویژه ابعاد انسان‌شناختی تأثیر گذاشته و همچنان بی‌تأثیر نیست. با این وجود بی‌توجهی و سکوت اندیشمندان علوم انسانی به ویژه در جامعه ایران در این زمینه به خوبی قابل مشاهده است. جنگ یکی بزرگترین فجایع انسانی و طبیعی در دنیا است. در جنگ ایران و عراق با یکی از بزرگترین خسارات انسانی در کشور مواجه‌ایم. جانبازان قطع نخاعی به عنوان بازماندگان آن، از جایگاه مهمی در شناخت و تبیین مسئله جنگ برخوردار هستند. فرزندان آنها به عنوان نسلی جدید و پویا پس از جنگ و دوره پساجنگی دارای مشکلات و مسائل فراوانی در تجربه زیسته خود از این موقعیت خانوادگی هستند. پرسش مهم در این پژوهش این است که فاجعه چه تأثیرات مستقیم و غیر مستقیمی بر خانواده جانبازان خواهد گذاشت و فرزندان جانبازان در زمینه خانوادگی به عنوان یکی از اعضای مهم خانواده با چه تجربه‌ای در ابعاد فردی و اجتماعی مواجه هستند؟

روش‌شناسی: به اقتضای موضوع و هدف این پژوهش که بررسی تجربه زیسته فرزندان جانباز قطع نخاعی است، روش اتخاذی همان روشی است که تحت عنوان پدیدارشناختی است. روش پدیدارشناختی شاخه‌ای از روش کیفی است که با روش کمی و پیمایشی متفاوت خواهد بود. روش کیفی روشی مطلوب در حوزه و مطالعات مردم‌شناختی قرار دارد و روشی که فرصت و امکان کافی برای درک و فهم و بازنمایی پیچیدگی‌های موضوع را برای محقق و پژوهشگر اجتماعی فراهم می‌سازد. سوژه‌های مورد مطالعه فرزندان جانباز قطع نخاعی از نظر «جنسیت» فرزندان «پسر» و «دختر» و همچنین از نظر «سنی» از حداقل سنی که هستند که فرد بتواند به راحتی به سوالات پاسخ دهد و در سنین بالاتر محدودیتی وجود نداشته باشد. نمونه‌ها در «محدوده مکانی» استان تهران و استان قم محدود خواهد شد.

یافته‌ها: نتایج به دست آمده حاکی از تیپولوژی آنان به سه گروه است: ۱. به شدت وابسته از نظر روابط و تعاملات خانوادگی ۲. گریزان از خانواده و واکنش‌های رفتاری تند در برابر خانواده ۳. در نهایت فرزندان که به ناچار موضع تحمل و مدارا را در پیش گرفتند. مهم‌ترین دلایل ایجاد مسائل در گروه دوم و سوم آسیب‌پذیری چندگانه در تجربه زیسته این فرزندان است. از بعد فردی: آسیب‌های روحی و روانی پس از حادثه، آسیب‌های جسمی ناشی از عضویت در چنین خانواده‌هایی، از بعد خانوادگی: نقش‌پذیری به جای والدین، الگوی تربیتی والدین خودمحور، تعارضات ناشی از فرزندخواندگی، تعارضات معنایی و هویتی درون خانوادگی، از منظر فرهنگی: عدم حمایت اجتماعی و تأثیرات منفی حمایت‌های نظام سیاسی در قالب سیاست‌گذاری صرفاً تبلیغی و اغراق‌آمیز. با توجه به رویکردهای انسان‌شناسی شناختی و انسان‌شناسی فاجعه سعی در فهم و تحلیل تجربه زیسته فرزندان جانبازان قطع نخاعی و در جهت فهم و درک کیفیت زندگی آنها شده است.

کلیدواژه‌ها:

جنگ، فرزندان جانبازان قطع نخاعی، تجربه زیسته، فاجعه، خانواده

استناد: نادری، احمد. و اویسی فردوئی، محمد. (۱۴۰۳). انسان‌شناسی فاجعه نسل دوم بازماندگان جنگ تحمیلی ایران و عراق (فرزندان جانبازان قطع نخاعی). پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۴ (۲)، ۲۰-۱
doi: 10.22059/ijar.2025.391679.459909



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

انسان شناسی به دنبال درک ضرورت، عوامل، نتایج و مضامینی است که از هر پدیده اجتماعی می‌توان دریافت و فهم کرد. یکی از مهم ترین تحولات قرن اخیر، تغییر نگاه انسان شناسی به مسئله جنگ و تاثیرات فرهنگی و اجتماعی آن است؛ اینکه مطالعه در خصوص جنگ را بتوان منحصر به رشته خاص دانست امری است ناصواب، اما ادعای اینکه پژوهش درخصوص جنگ می‌تواند ضمن بهره‌گیری از سایر رشته‌ها با تمرکز بر حوزه‌ای خاص مورد واکاوی قرار گیرد امری پسندیده است. به همین جهت انسان شناسی جنگ تا مدت‌ها در گفتمان مردم‌شناسی جایی نداشت، زیرا ایدئولوژی استعماری در پی ایجاد ثبات در سرزمین‌های اشغالی خود بوده و به همین دلیل تعارض‌های مسلحانه درونی در این سرزمین‌ها را نادیده و یا حذف می‌کرد. این موضوع در دوران جنگ جهانی دوم مطرح شد و در این زمان تلاش شد با دست یافتن به تحلیل عمیق‌تر از پدیده جنگ و خشونت، آن را از میان برداشت (ریویر، ۱۳۸۲: ۲۰۲). جنگ یکی از مهم ترین قسمت های تاریخ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع است و فجایع آن نیز ابزاری برای تحلیل زمینه ها و ساحت های رفتاری انسان، چنانچه از منظر ابن خلدون نیز یکی از مهم ترین عوامل انسان شناختی آغازگر جنگ‌ها، زیاده خواهی طبیعی بشر و مبارزه برای قدرت صرف است (توانا، هاشمی اصل، جریده، ۱۳۹۸: ۱۴۷). بنابراین، جنگ یکی بزرگترین فجایع انسانی و طبیعی در دنیا است.

پدیده جنگ دارای جنبه‌های متنوعی است، به همین جهت جنگ از زوایای گوناگون قابل مطالعه است. از بین حوزه‌های متفاوت مطالعاتی، رویکرد انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی به جنگ به عنوان یک واقعه و رخداد فرهنگی- انسانی دارای اهمیت خاصی است. به عنوان مثال انسان‌شناسان مطالعه جنگ را به عنوان یک «واقعه اجتماعی» از نظر ماهیت، منشأ، روش، ابعاد و زمینه‌ها مطالعه نموده و پیامدهای فرهنگ و اجتماعی آن را مورد اهمیت قرار می‌دهند (ایوبی راد، ۱۳۷۶: ۱) جنگ تحمیلی بر عرصه‌های مختلف جامعه به ویژه ابعاد انسان‌شناختی تأثیر گذاشته و همچنان بی‌تأثیر نیست. با این وجود بی‌توجهی و سکوت اندیشمندان علوم انسانی به ویژه در جامعه ایران در این زمینه به خوبی قابل مشاهده است. این در حالی است که جنگ تحمیلی بین ایران و عراق به عنوان یک جنگ «تمام عیار» و از نظر زمانی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم مستحق چنین بی‌توجهی و بی‌مهری نبوده و نیست.

جنگ با اثراتی که از خود بر جای گذاشته است، جای پای خود را در حوزه‌های مطالعاتی باز کرده است، اما همچنان در نگاه بسیاری از صاحب‌نظران علوم اجتماعی به‌ویژه جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان بحث درخصوص جنگ به ویژه متاثر از ملاحظات سیاسی و ایدئولوژی از جذابیت چندانی برخوردار نیست. برخی علت آن را غلبه و یا افزایش پیامدهای منفی و دلسردکننده آن، از جمله خشونت‌آمیزترین کنش‌ها نسبت به دستاوردهای مثبت آن دانسته‌اند. این در حالی است که جنگ‌ها در کنار اثرات زیانبار و مخربی که به همراه داشته‌اند، توانسته‌اند تحولات ارزشمند تمدنی، همچنین گسترش تعاملات و تبادلات اقتصادی فرهنگی و مهمتر از همه نهادینه‌سازی خلق روحیه فداکاری و ایثار و تقویت ارزش‌های والای انسانی را به ویژه در حوزه انسان‌شناختی فراهم سازند. انسان شناسی فاجعه^۱ در تعامل با سایر حوزه‌ها می‌تواند هم ابعاد منفی و هم مثبت را مورد تحقیق و پژوهش قرار دهد.

انجام این پژوهش می‌تواند به توسعه دانش و معرفت بیشتر در زمینه گفتمان جبهه و جنگ، به ویژه حوزه خانوادگی ایثارگران، یاری‌رسان صاحب‌نظران و پژوهشگران عرصه فرهنگی جامعه بوده و آنان را نسبت به فهم پیچیدگی‌های زندگی خانواده ایثارگران و جانبازان، و همچنین موضوع و جایگاه هویتی و تربیتی فرزندان آنها به عنوان سرمایه‌های انسانی جامعه متاثر از جنگ تحمیلی حساس‌تر کند. اما درک و فهم پدیده جنگ ذیل مفهوم فاجعه نشان خواهد داد که جنگ تا چه حدی می‌تواند به عنوان پدیده‌ای

^۱ Anthropology of disaster

تاریخمند، تأثیرات و پیامدهای بلندمدت و همچنین تحولات نسلی زیادی را از خود بر جای گذارد. انسان‌شناسی در حال حاضر با تأکید بر موضوعات جوامع گذشته، موضوعات و مسائل فرهنگی و اجتماعی جدید در جامعه مدرن را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد (نادری، ۱۴۰۰:۲۰۷). در این نوشتار سعی بر این است که با مروری مختصر بر تاریخ و نظریات، تحلیلی از انسان‌شناسی پس از جنگ در ایران ارائه دهد.

روش‌شناسی

در روش‌های تحقیق ما با انواع مختلفی از روش‌ها به تناسب موضوعات مواجه هستیم، در بین این روش‌ها روش یا رویکرد پدیدارشناختی به عنوان یکی از روش‌های کیفی^۱ عموماً در مورد موضوعاتی بکار گرفته می‌شود که اولاً: پژوهشگر در زمینه آن موضوع، تئوری، اطلاعات و منابع دست اول چندانی در دست نداشته و با موضوعاتی نسبتاً بدیع و جدید مواجه شده است (حسینی، ۱۳۹۵: ۱۲۲). ثانیاً: روش پدیدارشناختی، ابزاری مناسب در باب فهم و کشف و تفسیر موضوعاتی است که دارای لایه‌های پنهان و عمیق تئوریک و رویکرد نظری است تا بتوان به مدد چنین فهمی به دیدگاهی جدید و بدیع در ارتباط با موضوع دست یافت. ثالثاً: روش پدیدارشناسی به توصیف معانی یک مفهوم یا پدیده از دیدگاه عده‌ای از افراد (سوژه‌های مورد مطالعه) براساس تجارب بی‌واسطه آنها در مورد آن پدیده می‌پردازد^۲. به قول «کراسول»^۳ پدیدارشناسی بر معنای تجربه افراد در مورد یک پدیده معطوف است و در نهایت توصیفی از آن پدیده ارائه می‌دهد که میان همه افراد تحت مطالعه مشترک باشد یعنی همان ذات تجربه است (کراسول، ۱۳۹۲: ۱۲۲).

بنابراین به اقتضای موضوع و هدف این پژوهش که بررسی تجربه زیسته فرزندان جانباز قطع نخاعی است، روش اتخاذی همان روشی است که تحت عنوان پدیدارشناختی است. روش پدیدارشناختی شاخه‌ای از روش کیفی است که با روش کمی و پیمایشی متفاوت خواهد بود. روش کیفی روشی مطلوب در حوزه و مطالعات مردم‌شناختی قرار دارد و روشی که فرصت و امکان کافی برای درک و فهم و بازنمایی پیچیدگی‌های موضوع را برای محقق و پژوهشگر اجتماعی فراهم می‌سازد. در پدیدارشناسی مسئله بین‌الادهان یا همان گره خوردن آگاهی افراد با یکدیگر دارای اهمیت می‌شود و راهی برای از بین بردن تجربه خود تنهاانگاره می‌گردد و رابطه میان افراد را تا عمیق‌ترین وجود ارتباطی تسهیل می‌کند (فیاض، ۱۳۹۸: ۴).

در روش کیفی و از نظر انسان‌شناسی، واقعیت‌ها را نمی‌توان با توجه به یک سری از پیش‌فرض‌ها و یا گزاره‌های علمی مورد بررسی قرار داد، بلکه برای درک واقعیت‌ها باید محقق با نقش فعال و مشارکت به عنوان یکی از سوژه‌های مورد مطالعه خود به درون ذهن و رفتار افراد نفوذ کند. لذا این روش مبتنی بر «حساسیت نظری» برخلاف رویکرد تجربی و «عینیت‌گرایی»، مستلزم توانایی معنایابی و کشف روابط کیفی و پنهان بین داده‌ها و مفاهیم است (فراسخواه، ۱۴۰۱: ۱۳۹۵). **سوژه‌های** مورد مطالعه فرزندان جانباز قطع نخاعی از نظر «جنسیت» فرزندان «پسر» و «دختر» و همچنین از نظر «سنی» از حداقل سنی که هستند که فرد بتواند به راحتی به سوالات پاسخ دهد و در سنین بالاتر محدودیتی وجود نداشته باشد. نمونه‌ها در «محدوده مکانی» استان تهران و استان قم محدود خواهد شد. داده‌های به دست آمده تلفیقی از محتوای مصاحبه‌ها با خود فرزندان، پژوهش پایان نامه کارشناسی ارشد محقق و

۱. Qualitative research

۲. Colaizzi PF, Valle R, King M. 1978:48-71

۳. Creswell, John

تجربه زیسته خود محقق بوده است. در نهایت این اطلاعات و داده‌ها در فرایند مختص روش کیفی و متناسب با روش پدیدارشناختی در یک زنجیره به هم پیوسته جمع‌آوری، طبقه‌بندی، تحلیل و تفسیر خواهد شد.

در فرایند نمونه‌گیری زمانی که تعداد مصاحبه‌شوندگان به ۱۰ نفر رسید و با مروری بر مصاحبه‌های جمع‌آوری شده چنین برداشت گردید، که گفته‌ها و صحبت‌های آنان تا حد زیادی به هم نزدیک و تکراری و با نوعی یکنواختی مواجه هستیم.

جدول ۱. متغیرهای شناسا و مشخصات فردی فرزندان

شماره	سن	جنسیت	تحصیلات	شغل
۱	۲۸	دختر	کارشناسی	کارمند دولتی
۲	۲۶	پسر	کارشناسی ارشد	در حال تحصیل
۳	۲۴	پسر	کارشناسی	در حال تحصیل
۴	۲۷	پسر	کارشناسی ارشد	مهندس عمران
۵	۲۶	دختر	کارشناسی ارشد	در حال تحصیل
۶	۴۱	پسر	کارشناسی	دفتر اسناد رسمی
۷	۳۷	دختر	کارشناسی ارشد	کارشناس باستان شناسی
۸	۲۹	پسر	کارشناسی ارشد	وکیل
۹	۳۳	پسر	دیپلم	شغل آزاد
۱۰	۲۶	دختر	کارشناسی	پرستار

چهارچوب مفهومی

در روش‌های کیفی و مشخصاً روش پدیدارشناختی از جمله پژوهش حاضر تاکید بر این نکته ضروری است که تمرکز بر نظریه و یا تئوری خاصی ضرورت چندانی ندارد. به عبارات دقیق‌تر در چنین پژوهش‌هایی از سوی محقق آزمون نظریه و یا اتکای به نظریه‌ای خاص مد نظر نبوده و بیان چهارچوب مفهومی و نظری نه به عنوان کاربست و اتکا به آن بلکه تنها در جهت گسترش ایده‌پردازی همچنین مفهوم‌سازی دقیق‌تر دنبال می‌شود. بنابراین تاکید ما بر نظریه «انطباق‌پذیری»^۱ از آن جهت است که چنین ایده‌ای می‌تواند در توسعه مفاهیم بیشتری به ما کمک کرده و دیدگاه نظری گسترده‌تری را برای ما فراهم سازد. نگاه انطباق‌پذیری در خصوص تجربه زیسته فرزندان خوانندگان می‌تواند در بخشی از اهداف تئوریک پژوهش حاضر بکار آید. در پاسخ به اینکه چگونه فرزندان در محیط و خانواده جدید به عنوان فرزندان غیرزیستی و در تعامل با والدین غیرطبیعی خود با تعارضات و چالش‌های احتمالی آن خود را منطبق و سازگار کرده‌اند؟ در بسط نظریه انطباق‌پذیری توضیح این نکته قابل ذکر است که از نظر «بیورز»^۲ (۱۹۸۵) در طرح الگوی سیستمی خود معتقد است خانواده موفق دارای سه عنصر است: اولاً: توانایی انطباق‌پذیری کافی برای سازگاری با تغییر شرائط یا مشکلات، ثانیاً: توانایی ارتباط موثر و در نهایت توانایی همدلی با وضعیت عاطفی یکدیگر است. این دیدگاه به نظریه انطباق‌پذیری خانواده معروف است (بیورز، همپسون و هالگس، ۱۳۶۴).

مطالعات نشان می‌دهد نظریات مرتبط با فرزندخواندگی بیش از آنکه در مبحث جامعه‌شناسی و یا مردم‌شناختی مطرح شود به نوعی در حوزه روان‌شناسی و روان‌شناسی شخصیت و تا حدی روان‌شناسی اجتماعی قابل مطالعه است. اما پیچیدگی موضوع

^۱ . Adaptive

^۲ . Beaver.R

فرزندخواندگان و مطالعه تجربه آنان به نوعی در دایره تئوریک گسترده‌تری قرار گرفته و تاکید بیشتر بر مطالعات میان رشته‌ای و بین رشته‌ای را می‌طلبد. به همین دلیل، نقش رویکردهای شناختی، فرهنگ و شخصیت، فاجعه و... در تحلیل‌های انسان‌شناسی نقش اساسی را ایفا می‌کند.

تاریخ انسان‌شناسی جنگ

در دیدگاه تکاملی، جنگ را در بازه‌های زمانی مختلف بررسی می‌کند و به دنبال قرابت‌های معنایی بین جنگ گروه‌های نخستین اجداد ما، تا جنگ‌های معاصر امروز است. اگرچه جنگ، بنابه تعریف و با ویژگی‌های امروزی خود امری منحصر به فرد انسانی است اما اگر به شکل‌های نادر و عظیم خود نمایان نشود، در قالب نوعی خشونت در جامعه به اشکال مختلف رواج پیدا می‌کند.^۱ انسان شناسان تکاملی به دنبال درک منشأ و تکامل جنگ در مقیاس‌های زمانی متعدد، از ریشه‌های جنگ در تهاجم بین گروهی اجداد نخستین ما، تا علل جنگ در میان جوامع معاصر هستند. در حالی که جنگ همچنان یک موضوع بحث برانگیز است، شواهد قابل توجهی از این دیدگاه حمایت می‌کند که جنگ استراتژی است که توسط آن ائتلاف‌های مردانه برای به دست آوردن و دفاع از منابع لازم برای تولید مثل همکاری می‌کنند. این استراتژی نتیجه یک "غریزه" واحد برای جنگ نیست، بلکه در عوض یک ویژگی نوظهور ناشی از مکانیسم‌های روان‌شناختی تکامل یافته (مانند پیگانه‌هراسی و نوع‌دوستی منطقه‌ای) است. این مکانیسم‌ها به شرایط اکولوژیکی حساس هستند، به طوری که شیوع و الگوهای جنگ با توجه به استراتژی‌های معیشتی، فناوری نظامی، نهادهای فرهنگی و روابط سیاسی و اقتصادی متفاوت است. زمانی که شرایط اقتصادی روابط بین گروهی را قادر می‌سازد از بازی‌های حاصل جمع صفر به بازی‌های حاصل جمع مثبت تغییر کند، انتظار می‌رود روابط بین گروهی صلح‌آمیز باشد.

در ابتدای شکل‌گیری حکومت‌ها و دولت‌های ابتدایی ماحصل و بازنمایی جنگ را می‌توان در اسطوره‌ها و روایات تاریخی جستجو کرد که یکی از مهم‌ترین نکات تحلیل اجتماعی تاریخ محسوب می‌شود، به بیانی دیگر اسطوره، یک بازنمایی از ترکیب خیال و واقعیت است که محوریت جنگ و شکل‌گیری فرهنگ و ساختار اجتماعی جدید را به ما نشان می‌دهد. در فرهنگ اسلامی نیز جنگ از تمایز دارالاسلام و دارالحرب برمی‌آید، بنابراین جنگ بنابر تصرف و اعمال قدرت یا قلمرو گستری معنایی نداشته و در قالب جهاد معنا پیدا می‌کند. از آنجایی که جنگ معاصر، نمادهای خاص انسان مدرن را به همراه دارد، مثل هویت بخشی، ترویج عقاید و فرهنگ، استفاده از ابزارهای متفاوت و... بنابراین برای فهم بهتر جنگ باید به سراغ یک عامل مشترک در بین تمام ادوار و اشکال آن رفت که مفهوم "فاجعه" است. مسئله مهم این است که در تحلیل مسئله جنگ، تا کنون به ابعاد فردی بیش از ابعاد اجتماعی آن پرداخته شده است. اگر بنابه تعریف، جنگ را یکی از مهم‌ترین فجایع انسانی قلمداد کنیم، باید تمامی ابعاد فردی، خانوادگی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، طبیعی و... آن را در نظر بگیریم.

جنگ تحمیلی ایران و عراق

در حوزه مطالعات مردم‌شناسی، پژوهش در زمینه جنگ و پیامدهای انسانی و فرهنگی آن دارای اهمیت است. درخصوص جنگ ایران و عراق از جمله گروه‌هایی که پس از جنگ چه از نظر روحی و چه جسمی به طور مستقیم درگیر عواقب و پیامدهای ناخوشایند ناشی

^۱ Glowacki, Wilson, Wrangham 2020,963

از جنگ بوده و خواهند بود، خانواده‌های «ایثارگران»^۱ می‌باشند. از بین گروه‌های مختلف ایثارگران یعنی: «شهدا»، «مفقودین»، «اسرا»، «آزادگان»، «جانبازان» و «رزمندگان»، این «جانبازان»^۲ هستند که از آنها تحت عنوان «معلولان سخت»، «گروه‌های در معرض خطر» و «گروه‌های آسیب‌پذیر» یاد می‌شود و درگیر مشکلات بیشتری هستند. باز در بین گروه جانبازان، بیشترین مشکلات ناشی از محدودیت‌های حرکتی و خطرپذیری مربوط به جانبازان قطع نخاعی است. بنابراین «جانبازان قطع نخاعی» اعم از «نخاع گردنی^۳» و «نخاعی از کمر^۴» در زمینه‌های مختلف خانوادگی به ویژه موضوع فرزندان و نحوه تعامل بین فرزند و خانواده با دشواری و تنگناهای زیادی مواجه هستند.

لذا در این پژوهش تلاش بر این است که با رویکرد انسان‌شناسی به دنبال درک پیامدهای انسانی و فرهنگی جنگ تحمیلی بین ایران و عراق باشیم. معلولیت بر اثر عوامل مختلف طبیعی و غیر طبیعی همچون تصادفات، حوادث، سوانح و عوامل دیگری بویژه نزاع‌های گروهی و جنگ‌ها بوجود می‌آید. پدیده معلولیت و عوامل متفاوت ایجادکننده معلولیت، اثرات متفاوتی بر شخصیت، تربیت و رشد روابط بین اطرافیان ازجمله تعاملات بین اعضای خانواده و فرزندان آنان می‌گذارد. مجروحان جنگ علاوه بر وجود معلولیت، تجربه یک جنگ تمام عیار را نیز در سابقه زندگی خود دارند که این تجربه می‌تواند اثراتی را در فرایند زندگی بعدی آنان از خود باقی گذارد؛ به عنوان نمونه کوبانی گینو دنی و توریگو (۱۹۹۴) معتقدند بین اختلال تنیدگی پس ضربه‌ای رابطه‌ای عمیق وجود دارد (افروز و ویسه، ۱۳۸۰) که این وضعیت ناشی از جنگ می‌تواند بر ساختار خانواده و اعضای آن مخصوصاً فرزندان، تاثیرگذار باشد.

مطالعات نشان داده است که مسئولیت‌ها و نقش‌های کلیدی در خانواده در غیاب طولانی رزمنده از خانواده و یا حتی پس از بازگشت او با وجود مجروحیتش بین اعضای خانواده به نحو متفاوتی تقسیم می‌شود و این جایگاهی نقش‌ها بسیار قابل تأمل است (مک کوین، تامپسون و مک کوین، ۱۹۹۶). در حوزه و مبحث جنگ تحمیلی، موضوع جانبازان به عنوان نمادهای عینی و عملی به جامانده از جنگ و به تبع آن مسائل فرزندان جانباز را می‌توان در ذیل و در بستر جنگ تحمیلی به عنوان یکی از پیامدهای غیرمستقیم اجتماعی-فرهنگی آن، تحلیل و تفسیر کرد.

بنابراین تاثیر جنگ بر جانبازان بطور مستقیم و غیرمستقیم بر خانواده آنان نیز قابل سرائت و قابل تعمیم است. ضربه جسمانی وارده بر سلامت جانبازان و تبعات آن ممکن است موجی را تولید کند که علاوه بر اثرات بر خود قربانیان، اطرافیان و نزدیکان آنها را نیز تحت‌تاثیر قرار دهد (رنشو و کمپل، ۲۰۱۱). البته موقعیت جانبازی به عنوان یک امر ارزشی با در نظر گرفتن تاثیرهای متعالی در کاهش مشکلات روانی، رفتاری و خانوادگی جانبازان باز هم نمی‌تواند منکر نقش منفی مجروحیت بر محیط خانواده آنها باشد

^۱ در قانون جامع خدمات رسانی به ایثارگران جانباز به کسی اطلاق می‌گردد که برای استقرار و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و دفاع از کیان نظام جمهوری اسلامی ایران و استقلال و تمامیت ارضی کشور، مقابله با تهدیدات و تجاوزات دشمنان داخلی و خارجی انجام وظیفه نموده و شهید، مفقودالثر، جانباز، اسیر، آزاده و رزمنده شناخته شود. (متن قانون جامع خدمات رسانی به ایثارگران مصوب ۱۳۹۱).

^۲ به کسی اطلاق می‌شود که سلامتی خود را در راه تکوین، شکوفایی، دفاع و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و کیان جمهوری اسلامی ایران، استقلال و تمامیت ارضی کشور، مقابله با تهدیدات و تجاوزات دشمن و عوامل ضد انقلاب و اشار از دست داده و به اختلالات و نقص‌های جسمی یا روانی دچار شود. (متن قانون جامع خدمات رسانی به ایثارگران مصوب ۱۳۹۱).

^۳ نخاع گردنی آسیب طناب نخاعی گردنی با از کار انداختن و تضعیف دست و پاها منجر به ضایعه کوادری پلژی یا به عبارتی تتراپلژی می‌شود. این ناحیه از ستون فقرات کنترل‌کننده سیگنال‌های پشت سر، گردن، شانه، بازو، دست و دیافراگم است. از آنجایی که ناحیه گردن بسیار حساس و منطف است درمان ضایعه نخاع گردنی کمی دشوار است. در چنین شرایطی استفاده از بريس و یا انواع ابزار تثبیت‌کننده گردن کمک شایانی به درمان خواهد کرد. آسیب‌دیدگی نخاع ممکن است تمام نواحی بدن یا نیم تنه فوقانی را تحت تاثیر قرار دهد. در برخی مواقع، ضایعه نخاعی گردن با فقدان حس فیزیکی، مشکلات تنفسی، عدم توانایی تنظیم دمای بدن، روده، مثانه و اختلال در عملکرد جنسی همراه است.

^۴ نخاع کمری این نوع آسیب موجب از کارافتادن و تضعیف پاها می‌شود (پاراپلژی). از علائم قطع نخاع کمری می‌توان به: از دست دادن حس فیزیکی، اختلال در روده و مثانه و اختلال عملکرد جنسی اشاره کرد. در چنین حالتی معمولاً عملکرد بازو، دست‌ها و شانه‌ها درگیر این عارضه نمی‌شوند. طناب نخاعی کمری کنترل‌کننده علائم اندام تحتانی شکم، کمر، باسن، برخی از اندام خارجی دستگاه تناسلی و قسمت‌هایی از پاها هستند. ضایعه نخاعی کمری اغلب از طریق جراحی و آتل بندی ستون فقرات قابل درمان هستند.

(قهاری، ۱۳۷۵). این در حالی است که جانبازان به ویژه موضوع فرزندان آنان در جامعه ایران در پژوهش‌ها و تحقیقات علمی مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گرفته و آنان به عنوان گروه‌های حاشیه‌ای و پنهان با مسائل و مشکلات خانوادگی زیای نادیده و به ناحق به خود وانهاده شده‌اند.

انسان‌شناسی فاجعه

بررسی همه ابعاد زندگی انسانی مهم‌ترین داعیه انسان‌شناسی است، بنابراین نمی‌توان از رویکرد فاجعه در تحلیل انسان‌شناختی فاصله گرفت. فاجعه بنابر تعریف خود در لغت‌نامه‌ها، به معنای حادثه، بلا، سانحه، رویدادهای ناگوار و... ذکر شده است که عموماً به معنای طبیعی خود یعنی عاملی تأثیرگذار بر محیط و خسارات آن شناخته می‌شود. اما در جمع‌بندی این تعاریف، فاجعه را می‌توان اتفاقی دانست که تأثیر مستقیم بر فرهنگ، شیوه زیست انسان و تجربه و درک انسان از موقعیت خود دانست (نادری ۱۴۰۰: ۱۵).

جنگ ایران و عراق به عنوان یکی از مهم‌ترین اتفاقات قرن اخیر در ایران شامل خسارات و پیامدهایی است که نه تنها زندگی و سرنوشت بسیاری از افرادی که در آن حضور داشته‌اند را تحت تأثیر خود قرار داده، بلکه پیامدهای آن را پس از گذشت ۳۵ سال بر کیفیت زندگی بازماندگان جنگ، خانواده‌ها، ارزش‌های اجتماعی و سیاسی، شکل‌گیری نهادهای ذی‌ربط و تغییرات فرهنگی می‌توان جستجو کرد؛ چنانچه فریزر^۱ نیز فاجعه را یک رخداد اجتماعی دانسته که ساحت اجتماعی جامعه را دستخوش تغییر قرار داده و کارکردهای جامعه را مختل می‌کند (عنبری، ۱۳۹۳: ۶۲). فهم جایگاه اجتماعی فرزندان جانباز در این بازه کنونی از خود با توجه به پیامدهایی که از سوی جامعه ناشی می‌شود دستخوش تغییراتی شده که حتی با وجود نهادهای متولی، تبلیغات، گسترش اطلاعاتی، حضور فعال فرزندان به واسطه دانشگاه‌ها و سایر ارتباطات اجتماعی؛ یک موقعیت ناپایدار است. زیرا ساختار اجتماعی همچنان جایگاه و تعریف و آسیب‌شناسی مشخصی از فرزندان جانبازان نداشته و صرفاً با در نظر گرفتن یک سری ضوابط و امتیازات قانونی سعی در ثبات فرهنگی-اجتماعی-سیاسی آنها داشته و از طرفی عموم جامعه نیز از ابعاد پیامدهای فاجعه جنگ بر چنین بازماندگان عینی بی‌اطلاع‌اند و تصویری متفاوت نسبت به سبک زندگی این افراد دارند. به همین سبب نیز خود نظام اجتماعی هم دچار یک دوگانگی فهم از این موقعیت شده که اثرات آن را بر شناخت فرزندان از جایگاه خود و نارضایتی آنها از ساختار جامعه مشاهده می‌کنیم.

در این بین مسئله فاجعه و نحوه فهم و مقابله با آن یکی از اصلی‌ترین نکاتی است که با رعایت اصولی آن می‌توان به بسیاری از پیامدهای یک فاجعه رسیدگی کرد. هر چند که میزان دقیقی برای بررسی همه ابعاد آن وجود ندارد، اما با توجه به این اصل اساسی انسان‌شناسی که فاجعه را فرآیندی قلمداد کرده که متأثر از سیاست، فرهنگ و شرایط اجتماعی است، می‌توان رویکردهای بهتری را در ساختارهای اجتماعی برای بهبود چنین وضعیتی به کار بست. زیرا انسان‌ها و دولت‌ها نقش اساسی در وقوع یک فاجعه دارند و تحلیل ما در انسان‌شناسی فاجعه چگونگی درک افراد از این موقعیت است (نادری، ۱۳۹۸). بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که در موضوع تجربه زیسته افراد، نه تنها روایات و درک آنها از موقعیت کنونی خود حائز اهمیت بوده، بلکه تمامی ابعاد زندگی آنها چه علل درونی و چه علل بیرونی یا اجتماعی می‌تواند بر کیفیت درک این موقعیت تأثیرگذار باشد. انسان‌شناسی با بررسی تمام این علل در قالب یک پرسمان مفهومی می‌تواند راهگشای مناسبی برای درک ما از موقعیت این افراد و آسیب‌شناسی آنها باشد. نقدی که بر پژوهش‌های تجارب زیسته می‌توان وارد کرد یک نگاه جامعه‌شناختی محض به معنی بررسی کارکردی و یا ساختاری نسبت به

¹ James George Frazer

موضوعاتی از این قبیل است که این وضعیت را صرفاً به چهارچوب موردنظر خود تقلیل داده و اجازه ورود و فهم دقیق را از محقق و خواننده سلب خواهد کرد.

فاجعه و حافظه

مفهوم حافظه یکی از بحث های اساسی در مبحث انسان شناسی فاجعه شناخته شده است. حافظه انسانی یک مفهوم تام متشکل از تاریخ، زمان، سیاست، فرهنگ و ... است که میزان اهمیت پرداختن به آنها و همچنین تاثیر آن ها بر زندگی افراد، تحت تاثیر مستقیم فاجعه ای است که رخ داده است. بنابراین یکی از مهم ترین عواملی که بر این امر اثر گذار است، مکان فاجعه است (نادری و سلیمی، ۱۴۰۰). ریکور^۱ نیز وقتی از مفهوم حافظه سخن میگوید اشاره بر خاطرات جمعی و اجتماعی دارد، یعنی بر این عقیده است که نگاه داشتن حافظه و خاطرات، نیازمند انتقال به نسل های بعدی است، اما همین امر، با توجه به این موضوع که اگر حافظه و خاطرات مذکور ذیل یک فاجعه رخ داده باشد، بشر را به سمت ویرانگری سوق خواهد داد. اگر بنا به نظر لاک^۲ حافظه را امری هویت ساز بدانیم، همین مفهوم می تواند تاثیرات خود را بر حافظه جمعی نیز بگذارد؛ یعنی می توان گفت تاثیرات متاثر از یک فاجعه برای گروه اجتماعی که در آن درگیر بوده اند یکسان باشد و همچنین در فرآیند انتقال آن به نسل بعد نیز تاثیرات مشابهی داشته باشد (ریکور، ۱۳۷۴).

انسان ها در هر برهه ای از زندگی به طور طبیعی با اتفاقات و مشکلات و حادثه های مختلفی مواجه می شوند که هر کدام هر چند غیرعلنی و ذهنی، تاثیرات خود را بر رفتار فرد نمایان می کند، بنابراین پس از تجربه بخش زیادی از واکنش های طبیعی ذهن در جهت بهبود وضعیت، به مرور زمان با آن کنار خواهند آمد. اما کسانی که پس از گذشت مدت زیادی نتوانند احساسات و رفتار خود را در زمان مواجهه دوباره با آن مسئله و یا صرفاً یادآوری آن کنترل کنند، به اختلال استرس پس از حادثه دچار شده اند. این اتفاق به طور معمول در افرادی نمایان می شود که یک حادثه و یا اتفاق تلخ، شدید، وحشتناک و یا هر موضوع غیر قابل تحمل خود را تجربه کرده اند. آنها احساسات و افکار شدیدی نسبت به واقعه رخ داده شده و به بیان دقیق تر نسبت به تجربه خود از آن اتفاق دارند. در طول زمان، بسیاری از کودکان ناخواسته در گیر یک ترومای روانی قرار خواهند گرفت. بنابراین از دست دادن والدین، عدم ارتباط صحیح و کامل با خانواده، آسیب های فیزیکی و یا روانی والدین و یا حتی قرار گرفتن در جریان اتفاقات ناگوار مربوط به خود یا اطرافیان نیز می تواند فرزند را دچار ترومای روانی و یا اختلال پس از حادثه کند. قسمت زیادی از این حوادث ناگوار را انسان ها رقم می زنند که از بین آنها جنگ می تواند بیشترین و بدترین تاثیر ممکن را ایجاد کند. ((پس از پایان جنگ های جهانی تصور می شد کودکان اگر در کنار پدر و مادر خود به سر ببرند آسیب و تاثیر ناچیزی از جنگ می پذیرند، این فرضیه تا اواسط دهه ۱۹۸۰ نیز مطرح بود. ولی پژوهش های بعدی ثابت کردند که کودکان حتی دقیق تر و روشن تر از والدین و بزرگسالان خطر و آسیب ها را درک می کنند و به آنها واکنش نشان می دهند)) (شریفی فر، ۱۳۸۲، ۲۴۸).

ارتباط این موضوع با فرزندان جانبازان به دو بخش تقسیم می شود. ۱- فرزندان که هر چند در سنین بسیار پایین، قبل از جانبازی پدر حضور داشتند ۲- فرزندان که بعد از جانبازی پدر متولد شده اند.

¹ Ricoeur

² Locke

³ Post Traumatic stress disorder

تفاوت آنها در این بخش است که فرزندی که قبل از جانبازی پدر یا تقریباً همزمان با آن متولد شده‌اند درگیری بیشتری با این مسئله داشته‌اند. اما نکته قابل توجه و مهم این است که استرس پس از حادثه الزاماً با دیدن و تجربه مستقیم و در لحظه با یک اتفاق تعریف نمی‌شود، به همین دلیل است که بسیاری از فرزندان متولد دهه ۷۰ به بعد نیز دچار این معضل هستند. ارتباط نادرست در کودکی با پدر از جنبه محدودیت‌های حرکتی و فیزیکی پدر، نگاه اطرافیان، اقوام و جامعه نسبت به جانبازان و خانواده آنها، درگیری‌های تمام‌نشدنی و همچنین حل‌نشدنی پزشکی جانبازان مثل بستری شدن‌های مداوم در بیمارستان به دلیل عفونت‌های خونی و ادراری، زخم بستر، چکاپ‌های مداوم جهت بهبود نسبی شرایط فیزیکی و جسمی و عوامل دیگر، از دلایلی است که هر کدام از آنها به تنهایی می‌تواند جدا از مسئله جانبازی، هر فردی که در چنین شرایط قرار می‌گیرد را دچار یک ترومای ذهنی کند.

۱- فرزندی که شرایط قبل از جانبازی پدر را تجربه کرده‌اند به طور ناخودآگاه واکنش شدیدتری نسبت به هر اتفاق دیگر در زمان حال نشان می‌دهند. یعنی به نوعی یک کناره‌گیری از هویت فرزند جانبازی در قبال این مسئله را شاهد هستیم. این هویت چیست؟ در اینجا به این معنی است که برخی فرزندان معمولاً خود را درگیر مسائل جدید خانواده نمی‌کنند و از طرفی سعی در پاکسازی تمام خاطرات و اتفاقات گذشته خود و پدر دارند. به همین دلیل حتی سعی در فراموشی فرزند جانباز بودن دارند، زیرا همراه با یک بار مسئولیتی احساسی، اجتماعی و کاملاً فیزیکی (به معنای حضور در کنار پدر در تمامی مسائل او) است.

۲- فرزندی که بعد از جانبازی پدر متولد شده‌اند سیستم بسیار متفاوتی دارند. در این خانواده‌ها عموماً فرزندان اختلاف سنی نسبتاً بالایی با جانباز داشته یعنی مدت زیادی پس از جانبازی به دلایل که در قبل ذکر شده مثل تأخیر در فرزندآوری، درمان و یا فرزندخواندگی به دنیا آمده‌اند. به همین دلیل تا بازه زمانی نسبتاً طولانی مسئولیت‌ها با مادر در خانواده بوده است. اما ناگفته نباشد که الزاماً چون پس از جانبازی متولد شده‌اند دلیلی بر عدم وجود PTSD نیست. در خانواده‌هایی که فرزند پسر دارند به طور عمده از دوره تقریباً نوجوانی با یک «پرش مسئولیت» مواجه‌ایم. یعنی از سن کم فرزند خود را در قبال شرایط پدر مسئول دانسته و همراه و حامی اوست. هرچند با توجه به اینکه در بازه زمانی قبل از فرزندان، هم جانبازان و هم همسرانشان به یک هماهنگی و استقلال نسبتاً خوبی رسیده‌اند و نیاز مبرمی به کمک و یا همراهی فرزندان ندارند، اما گذشت زمان و بالا رفتن سن این امر را به مرور مختل ساخته و نیاز به حضور فرزندان را بیشتر می‌کند.

فاجعه و زنان

در هر برهه‌ای از تاریخ و به طور پیش‌بینی نشده‌ای فجایع و حوادث در حال رخداد هستند و آسیب‌ها و مشکلات بسیاری را به همراه دارند. در این بین مسئله نقش جنسیت در جریان آن فاجعه و تبعات بعد از آن نقش بسیار مهمی دارد که کمتر به آن پرداخته شده است. زنان و مردان معتقدند که اگر فاجعه یا سانحه‌ای رخ دهد، ابتدا زنان و بعد مردان به یک میزان آسیب‌پذیر هستند (حبیب پور گتایی، ۱۳۹۷). نقش مراقبتی زنان از خانواده و فرزندان آنها را در معرض آسیب‌پذیری بیشتری در برابر جریان فجایع می‌کند. ایفای نقش‌ها در خانواده و تقسیم وظایف در این نهاد بسیار دارای اهمیت است، زیرا در غیر این صورت پدیده‌ای به اسم تداخل نقش‌ها و یا تعارض نقش می‌تواند فرایند حرکت درست خانواده را دچار اختلال سازد. نقش‌ها در خانواده مانند پازلی است که باید هر عضوی در جای مناسب خود قرار گیرد تا نقشه اصلی که هدف است فراهم شود.

اولین نوع از ارتباط فرزند با والدین خود یک ارتباط فیزیکی و حرکتی است که فرزندان جانبازان نخاعی به دلیل ضایعه نخاعی پدر تا حد زیادی از آن محروم هستند. به همین دلیل هم ارتباط عمیقی را که در سایر خانواده‌ها با فرزندان دیده می‌شود را در چنین شرایطی مشاهده نمی‌کنیم. در ابتدای امر به دلیل وجود این ضایعه چنین مسئله‌ای طبیعی و حل‌شدنی در طول زمان تلقی خواهد شد، اما همان‌طور که در قسمت‌های قبل ذکر شده حتی می‌تواند در سنین بالاتر باعث یک ترومای ذهنی جبران‌ناپذیر باشد. به همین دلیل قسمتی از نقش سرپرستی خانواده و مسئولیت‌های شخص جانباز را مادر در خانواده به عهده گرفته و بخش دیگر را فرزندان طبق یک الگوی فردمحور پیش خواهند برد. پررنگ شدن نقش مادر در خانواده فرزندان را ناخودآگاه به سمت خود سوق داده و جدا از افزایش مسئولیت مادر در خانه، نزدیکی احساسی و فیزیکی کمتری را به پدران شاهد هستیم.

به نوعی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که مادر در خانواده‌های جانبازان، بین فرزندان و پدر به عنوان یک پل واسطه عمل می‌کند. نوعی اجبار به تغییر و انجام درخواست را از سمت فرزندان و از طرفی سعی در ثبات نقش و جایگاه پدر در خانواده باعث می‌شود تا ارتباط فرزندان با مادر در خانواده شکل بهتری تا خود جانباز پیدا کند. البته همین مسئله از معایب بسیاری هم برخوردار بوده که البته ناگزیر بوده است. عدم تمایل ارتباطات احساسی و منطقی و رفتاری با پدر و کمبود خلا جایگاه آن، بسیاری از فرزندان جانبازان را از مسیر درست تربیت و آموزش به دور کرده است. در اصل با یک دوگانگی شدید بین گروهی از پدران و فرزندان رو به رو هستیم که یا بنابر عوامل تحکیم‌کننده ارتباطات خانواده مثل نقش مادر، در جایگاه خانواده به صورت درست و یا حتی به گونه وابستگی افراطی به مادر (لوس‌شدگی) حضور داشته‌اند و یا به طور کلی از حضور در خانواده به عنوان فرزند جانباز دوری می‌طلبند.

فاجعه و خانواده

اگر ازدواج جانبازان و تشکیل خانواده آنان برای خود و بسیاری از اطرافیان او امری عادی و حتی قابل تحسین بوده است، در مقابل استمرار و نحوه تداوم چنین زندگی برای بسیاری معماگونه و بحث‌انگیز خواهد شد. خانواده به عنوان اولین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی شناخته می‌شود که بخش عمده‌ای از تجربه زیسته افراد و شناخت آنها را شکل می‌دهد. از مهم‌ترین مسائل و بالاضحی برای فرزندان جانبازان نیز مسئله خانواده است که به نوعی از فهم آن می‌توان به درک بهتر کنش‌های فردی و اجتماعی آنها نیز دست پیدا کرد که البته در خانواده‌های جانبازان دچار تغییرات اساسی و مهمی شده که به جهت اهمیت و حساسیت این گروه اجتماعی دارای ظرفیت بیشتری برای بررسی‌های بعدی است.

در زمینه تشکیل خانواده و ازدواج باید گفت جانبازان قطع نخاعی پس از جانبازی و با خروج از مسیر عادی زندگی در مسیر و تجربه زندگی با معلولیت خود، نقاط عطف زیادی را پشت سر نهادند. یکی از این نقاط عطف موضوع ازدواج آنان بوده است. یکی از پیامدهای جنگ شکل‌گیری نوع جدیدی از خانواده‌هایی بوده است که به نحوی در ارتباط با جنگ و اثرات آن قابل تحلیل و تبیین خواهد بود. خانواده غیرعادی اصطلاحی است که ما آن را در مورد خانواده‌هایی بکار می‌بریم که از نظر رفتاری و ارزشی از جریان نرمال و اصلی حاکم بر جامعه فاصله گرفته باشند (جین ریبز مک کارتی، ۱۳۹۰: ۵۶۵) و یا اینکه ظرفیت و یا استعداد انحراف و آسیب‌پذیری بیشتر در آنها بطور نسبی وجود داشته باشد. اگر چه خانواده جانبازان قطع نخاعی را نمی‌توان در حکم کلی در زمره خانواده‌های غیرعادی به معنایی که بیان شد بشمار آورد. با این وجود می‌تواند نوعی از خانواده در نظر گرفته شود که پتانسیل مسئله‌دار شدن را با خود به همراه داشته باشد. زیرا فرایندی که چنین خانواده‌هایی به‌ویژه خانواده جانبازان قطع نخاعی طی کرده‌اند فرایندی بوده است که در نهایت به نوعی از خانواده منتهی شده است که می‌تواند در صورت عدم مدیریت و برنامه‌ریزی، متناسب با شرائط جسمی و روحی منجر به مسائل و تنگناهای مختلفی شود.

رابطه و تعامل اجتماعی^۱، یک نیاز حیاتی برای زندگی اجتماعی انسان است. انسان‌ها برای رفع نیازهای خود به تعامل اجتماعی روی می‌آورند (اسکیدمور، ۱۳۸۵؛ ترنز ۱۳۷۳). نوع و شدت این روابط در ساختار خانواده و نظم اعضای آن بسیار دارای اهمیت است. مشکل اساسی فرزندخواندگان در این است که آنها به هر دلیلی از متن و خاستگاه خانواده اصلی خود منفک و جدا شده‌اند و عضویت در خانواده دیگری را پذیرفته‌اند که در بسیاری از موارد در ابعاد کارکردی و ساختاری با خانواده اصلی متفاوت است. خانواده‌ای که از بسیاری از نمادهای مانند پدر، مادر، عمو، دایی، خاله و ... محروم است. خانواده‌ای که کنش متقابل و تعاملات درونی آن بر رابطه سه ضلعی ۱. پدرخوانده ۲. مادرخوانده ۳. فرزندخواندگی استوار است. آنها می‌بایست با خانواده جایگزین، الزامات حاکم بر روابط و نقش‌های سه گانه (تأحدی غیرعادی) حاکم بر چنین خانواده‌هایی کنارآمده و این کنار آمدن و به معنی دقیق‌تر انطباق‌پذیری برای همه فرزندخوانده‌ها آسان نبوده است. مصاحبه‌ها و روایت افراد نشان داده است که چنین فرزندان در خانواده جانبازان در طیفی از «تعامل مناسب»، «تعامل نسبی» و «تعامل نامناسب» در نوسان هستند.

فرزندآوری و فرزندخواندگی^۲

فرزندآوری با همه تحولاتی که در خانواده امروزی ایجاد شده است، همچنان دارای اهمیت است. فرزندآوری در مشروعیت‌بخشی به ازدواج و تشکیل نهاد خانواده نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. یکی از کارکردهای مهم آن اتصال دو شبکه خویشاوندی و تعامل آنها با فرهنگ و جامعه بزرگتر قرار می‌دهد. فرزندآوری یکی از حیاتی‌ترین نقاط زندگی مشترک در خانواده است که می‌تواند عامل استحکام بین زن و شوهر و تحکیم بنیان خانواده باشد و یا به نوعی عامل اختلاف بین زن و شوهر و والدین. همانطور که «رنه گونیک» اشاره دارد ازدواج عبارت است از رابطه بین زن و مرد که نه بر اساس تجمع فردی و شخصی بلکه بر پایه اهداف خانوادگی بوجود آمده است (روزن بام، ۱۳۶۷: ۹۴). در جامعه گروه‌هایی هستند که به صورت عادی از شرایط فرزندآوری بهره‌مند نیستند.

جانبازان قطع نخاعی که جزو این دسته‌اند به علت مشکلات جسمی و حرکتی گاه‌گاه دچار مشکل در فرزندآوری و تولید مثل هستند و به همین دلیل با نگاهی زیست-فرهنگی به روند پیش‌آمد این مسئله و تاثیرات آن بر زندگی و نحوه فرزنددار شدن یا راه‌های به ثمر رسیدن این امر و از همه مهم‌تر تاثیرات این مسئله بر زندگی فرزندان روبه‌رو هستیم. در بررسی‌های میدانی صورت گرفته این معضل توانسته بخش عظیمی از زندگی جانبازان را حتی بیشتر از صدمات روحی و جسمی ناشی از معلولیت حرکتی به واسطه جنگ دربرگیرد و نقش بسیار مهمی در نحوه ازدواج و ارتباط با خانواده‌های خود و همسران دارد. نتایج نشان داده است که جز شیوه‌هایی که در وهله اول برای فرزنددار شدن از راه‌های عادی به ذهن می‌رسد، فرزندآوری یکی از مشکلات اساسی بوده و شرایط ویژه‌ای را پدید آورده است که تجربه زیسته فرزندان آنها را دستخوش تغییرات بسیاری کرده است. از پیامدهای ناتوانی جنسی در خانواده جانبازان، ناباروری و فرزنددار نشدن یا مسئله تک‌فرزندی ناشی از تکنولوژی پزشکی و یا فرزندخواندگی است (ورسای، ۲۰۱۴). فراتر از تک‌فرزندی، بی‌فرزندگی برای بسیاری از خانواده‌های جانبازان به‌ویژه برای همسران آنهاست که قابل تحمل نیست. به نظر می‌رسد این امر مهم آنچنان که بایسته و شایسته است، موردتوجه و پژوهش صاحب‌نظران قرار نگرفته است.

^۱ Social Relation

^۲ پدیده فرزندخواندگی امروزه نوعی نهاد قانونی است که به موجب آن رابطه خاصی بین پدرخوانده، مادرخوانده و فرزندخوانده بوجود می‌آورد. این امر در طول تاریخ با هدف حمایت و پرورش کودکان بی‌سرپرست و امروزه حتی کودکان بدسرپرست صورت می‌گیرد. از آنجایی که در سرپرستی از فرزندخوانده نسبت و قرابت فرزند خونی یا غیر زیستی برقرار نمی‌شود واگذاری فرزند به خانواده‌های بدون فرزند با شرائط و ضوابط خاصی صورت می‌گیرد.

اهمیت فرزند در چنین خانواده‌هایی در حدی بوده است که آنها را بناچار وادار کرده است که در این زمینه کاری صورت دهند. لذا آنها برای رهایی و رفع چنین مشکلی دست به اقدامات متنوعی زده‌اند. عده قلیلی از جانبازان یا خود بطور طبیعی و یا به شیوه‌ای پزشکی در مراکز ناباروری (IUI) یا (IVF)^۱ در نهایت فرزنددار شدند. عده‌ای نیز به هر دلیلی زندگی مشترک بدون فرزند را پذیرفته و به نحوی با آن کنار آمدند، اما بودند عده زیادی از جانبازانی که ادامه زندگی رضایت‌بخش بدون فرزند به اصطلاح مواجهه با «خانه‌های خالی» برای آنان ممکن نبود. لذا چنین خانواده‌هایی می‌بایست به منظور تضمین و پایداری خانواده و ادامه زندگی مشترک خود از مسیرهای چندانگانه یعنی: ادامه زندگی همراه با تنش و یا فشار روحی، تصمیم به فرزندخواندگی، در نهایت طلاق و یا جدایی و در نهایت پایان دادن به این زندگی مشترک، یکی را انتخاب می‌کردند. فرزندخواندگی در خانواده‌ها دارای تبعات بسیار زیادی است که بر کیفیت روابط خانوادگی و فردی نیز تاثیر بسیاری می‌گذارد. داغ ننگ «ناهمخونی» اولین معضلی است که خانواده‌ها در پی حل آن هستند. این ناهمخونی هم در فرزندخوانده‌ها و هم در بین کسانی که با خانم فرزنددار ازدواج کرده‌اند دیده می‌شود، در این حالت، بحث ایثار و فداکاری جای هرگونه شبهه‌ای را می‌گیرد و مسئله تبدیل به یک هنجار تا نوعی قابل قبول در جامعه می‌شود اما در بحث فرزندخواندگی جدا از یک بار فرهنگی، بار ارزشی و اعتقادی و شرعی نیز پیدا می‌کند. نکته بر سر این مسئله است که با توجه به اشاره‌های جانبازان و با توجه به شرایط ویژه در تحویل قانونی فرزند از مراکزی مثل شیرخوارگاه‌ها و ... عده بسیار زیادی از طریق معرفی از اقوام، عده کمی از طریق قانونی و عده‌ای هم به صورت تصادفی (یافتن فرزند) دارای فرزندخوانده شده‌اند.

فاجعه و هویت یابی

«هویت»^۲ مبحثی بسیار پیچیده است که از طرف اندیشمندان بر سر تعریف و ابعاد متنوع آن اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. روان‌شناسان هویت را عموماً امری شخصی و فردی می‌دانند. روان‌شناسان و نظریه‌پردازان شخصیت، هویت را در درجه نخست امری فردی و شخصی می‌دانند و معتقدند که دو معنی و جنبه اصلی هویت به ویژگی‌های شخصی و احساسی فرد معطوف است (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۲). در حالیکه جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی هویت را موضوعی فرافردی و امری اجتماعی در نظر می‌گیرند. فردها کاملاً بی‌همتا و متغیر هستند ولی شخصیت کاملاً بصورت اجتماعی و به واسطه مراحل مختلف اجتماعی شدن و اندرکنش اجتماعی ساخته می‌شود (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۲).

بنابر این هویت یک پدیده در هم تنیده فردی و اجتماعی است که تفکیک آن دو ممکن نیست، اما مفهوم هویت مدنظر این پژوهش نوعی هویت مبتنی بر فرد و تعامل آن با خانواده و جامعه است. هویت‌یابی در سنین جوانی ظهور و بروز زیادی دارد، به قول «اریکسون» نوجوانی مستلزم جستجوی هویت شخصی است. این جستجو برای اکثر نوجوانان و جوانان دشوار است و این دشواری در خصوص فرزندخواندگان به اقتضای موقعیت فرزندخواندگی و حواشی پیرامون آن تحت عنوان «جدا افتادگی هویت خانوادگی» دشوارتر است. در مورد فرزندخواندگان بخش مهمی از هویت‌سازی حول محور موضوع گسست خانواده اولیه قابل شناسایی است.

مطالعات نشان داده است که بسیاری از فرزندخواندگان، والدین و خانواده طبیعی خود را ممکن است هرگز ملاقات نکرده باشند و اینکه بسیاری از آنها هیچ خاطره و ایده‌ای از پیشینه خانواده ژنتیکی خود ندارند. آنها در جستجوی پاسخ به این سوال هستند که من کیستم؟ آر کجا آمده‌ام؟ و چه کسانی با من رابطه خویشاوندی دارند؟ آنها خواسته و یا ناخواسته در این مسیر هویت‌یابی و و بطور

^۱ IVF مخفف اصطلاح In Vitro Fertilization یا لقاح خارج رحمی است و تخمک خانم با اسپرم مرد در خارج از بدن، در محیط آزمایشگاه باهم ترکیب می‌شوند و پس از لقاح، جنین حاصله در داخل رحم خانم گذاشته می‌شود.

^۲ Identity.

مشخص خیال‌پردازی‌های مرتبط با آن با فشارها و مشکلات روحی و اجتماعی فراوانی مواجه می‌شوند. آنها به موازاتی که در زمینه پیشینه خانوادگی خود ابهام و سردرگمی بیشتری داشته باشند این فشارها بیشتر هم می‌شود. البته با گذشت زمان تقریباً همه فرزندان‌خواندگان به ناچار دست به هویت‌سازی جدیدی زده و با نوعی عادی‌سازی، خود را با هویت و خانواده جدید تعریف و سازگار کرده‌اند. اما هرگز از چنین دامی بطور کلی رهایی پیدا نکرده‌اند.

مصاحبه‌ها نشان می‌دهند که فرزندان‌خواندگان در مواجهه با هویت و اصالت خانواده طبیعی و جستجوی در مورد والدین واقعی خود به یکسان عمل نکرده‌اند. برخی از همان ابتدا و برخی از زمانی که متوجه جریان فرزندان‌خواندگی خود شدند، با سوالات فراوان و حتی اقدامات عملی خود با مراجعه به مکان‌های مختلفی که احتمال کشف سرنخ‌هایی را می‌دادند این مسئله را پیگیر شده‌اند. برخی از این افراد با وجود تلاش‌هایی هیچ نتیجه‌ای از چنین پیگیری‌هایی بدست نیاوردند. این گروه از فرزندان به مرور با فراموشی ضمنی گذشته خود با شرایط فعلی خود کنار آمده‌اند.

«من تو سن تقریباً ۱۰ سالگی متوجه شدم که والدین فعلی من، پدر و مادر واقعی من نیستند. هر چی سوال می‌کردم جواب درست و حسابی نمی‌دادند. مرتب می‌گفتند تو فرزند خود ما هستی شنیده بودم بچه را از پرورشگاه می‌آوردند چند تا پرورشگاه مراجعه کردم اطلاعات درست و حسابی به من ندادند یعنی گفتند ما نمی‌دانیم خیلی‌ها آمدند از اینجا بچه تحویل گرفتند. چند سالی بود درگیر این موضوع بودم تا اینکه به این نتیجه رسیدم که بی‌فایده است. و بی‌خیالش شدم. اینطوری خیلی راحت‌ترم حالا دیگه سعی می‌کنم بهش فکر نکنم.»

داده‌ها	مقوله اصلی
- من نمی‌دانم والدین اصلی من کیا هستند؟ - برای پیدا کردن آن‌ها خیلی گشتم؟ - خلاصه بی‌خیالشون شدم؟ - مدام می‌گم کاش می‌دونستم والدینم کجا هستند؟ - می‌فهمیدم چرا من را تنها گذاشتند؟ - با شرایط جدید کنار آمدم	درگیر هویت‌یابی

شکل ۲. جدول مقولات روابط فردی

مناسب‌سازی شهری

مناسب‌سازی شهری در خصوص جانبازان جدا از بهبود شرایط جسمی و روحی جانباز، می‌تواند هزینه‌های روحی و آسیب‌های جسمانی فرزندان آنان را نیز کاهش دهد. فرزندان جانباز نباید هزینه‌های کم‌کاری و سهل‌انگاری متولیان شهری از جمله شهرداری‌ها را پرداخت کنند. فرزندان جانبازان باید وقتی برای خود و گذران اوقات داشته باشند نه اینکه تماماً درگیر مشکلات تردد شهری پدران خود باشند. شهر به عنوان کانون ارتباطات فرهنگی و اجتماعی قلمداد می‌شود. به همین دلیل هم یکی از مباحث مورد توجه در انسان‌شناسی، مطالعه شهر به عنوان محلی برای تبدیل ابعاد شهری به کانون تحلیل روابط و نشانه‌ها است (دودانگه، ۱۳۹۹: ۱۱۸) به همین دلیل نیز حضور جانبازان به عنوان بخشی از جامعه معلولین در سطح شهر به یکی از عوامل تحلیل شهر و مناسبات شهری و

نقش فرزندان جانباز در این وضعیت بدل می‌گردد. حضور در بیرون از منزل و عبور و مرور در فضای شهری یکی از محدود امکاناتی است که جانبازان قطع نخاعی با استفاده از ویلچر می‌توانند از آن بهره‌مند باشند که البته با توجه به شرایط فیزیکی و مناسب‌سازی شهری، درصد بهره‌مندی از این امر بسیار پایین است.

«من اکثر مواقعی رفتم بنیاد (بنیاد جانبازان بهشهر)، آسانسورش که پله داره، بابا نمیتونه تنها بره بنیاد، بعد می‌گم چند باری که رفتم بابا بنده خدا کارش رو مامان انجام می‌داد یا به وقتایی کارای سخت‌تری باشه و مراحل داشته باشه و من چندین باری که رفتم بنیاد در واقع میشه گفت هیچ کارش رو به خاطر خودم نرفتم یا بعدش به خاطر شغل خواهرم رفتم.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۷)

«بنیاد که بنیاد هست مثلاً، اگه بابا بخواد تنها بره تا به ساعت که باید دنبال جای پارک باشه، بعدم ۱۰ بار به یکی بگه تا بیاد کارشو انجام بده، یعنی تو همین چند باری که من رفتم تونستیم کارشو پیش ببریم وگرنه خیلی دردسره رفتن اونجا. اصلاً یکی از دلایلی که بابا بدش می‌ومد همین بود. می‌گفت خود آدم که نمیتونه بره، کسی هم که بیاد کمک کنه فقط اسیر میشه.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۵)

«ما پارک اینا خیلی ساله نرفتم دیگه چون عملاً خود بابا اذیت می‌شه، وگرنه من که دیگه کار با ویلچرم خوبه هر جایی هر جوری باشه می‌برمش ولی خب همیشه خودش می‌گه اذیت میشم سخته همیشه وایساد و راحت بود.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۳)

یکی از عوامل ارتباط فرد جانباز با جامعه از طریق شهر برقرار می‌شود که البته نکته مهم در این قسمت است که حتی با وجود امکانات و مناسبات در نظر گرفته شده برای جانباز، این امر به تنهایی قابل اجرا نیست. در بسیاری از پیاده‌روها، نه تنها بخش‌هایی که مختص معلولین نابینا در نظر گرفته شده بوده در حال از بین رفتن و جمع‌آوری است، بلکه جدا از اینکه با توجه به صرف و هزینه بودجه‌های کلان از طرف شهرداری و وزارت مسکن جهت تسهیل امور معلولین هیچ نتیجه قابل مشاهده‌ای به عمل نیآورده، موانع عبور و مروری جهت عدم استفاده وسایل نقلیه از پیاده‌روها در نظر گرفته شده که فقط با کمی تغییر اندازه می‌توانست در عبور معلولین ویلچری نیز تسهیل به عمل بیاورد. نبود رمپ و شیب در اکثر ادارات و مراکز پررفت‌وآمد، عدم تخصیص فضای پارک کافی برای جانبازان و رسیدگی و نظارت کامل بر آن در اماکن شلوغ، نبود سرویس‌های بهداشتی قابل دسترس و غیره از جمله عواملی است که نه تنها تحرک و پویایی را از قشر جانباز و معلولین امروزه سلب می‌کند، بلکه در آینده نیز افراد را با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد کرد. در برخی از مراکز و استان‌ها، این کم‌توجهی و سطحی‌نگری را حتی در نهاد متولی جانبازان یعنی بنیاد شهید و امور ایثارگران نیز شاهد هستیم.

نوع نگاه فرزندان به جنگ تحمیلی

نوع نگاه فرزندان جانبازان به جنگ و جایگاه آن در زندگی آنها با توجه به شرائط سنی که آنها خود عملاً تجربه چندان نزدیکی از دوران جنگ نداشتند، متأثر از بازنمایی و معرفی خانواده و رسانه‌ها از جنگ به این نسل از جامعه است. داده‌ها بیانگر نگرش مثبت آنان نسبت به جنگ است، اما آنها همچنان ابهامات زیادی در خصوص جنگ دارند و این نشان‌دهنده عدم موفقیت انتقال فرهنگ و گفتمان جبهه و جنگ به این فرزندان است که باید امروزه با واقعیت‌نگری بیشتری به معرفی آن بپردازند.

«از اینکه مثلاً پدرم اینجور شده بوده نه ولی از اینکه چرا جریانات کشور یک جور پیش رفته که خب حالا یک نفری که مثل پدر من رفتند جبهه الان دیدشون نسبت به اون جانباز یا خانواده اون ایتارگر این شکلی شده که من باید یک چیز طبیعی که پدر من جانباز هستند من باید بیام پنهان کنم. مثلاً یک موقع نخوام تیکه بشنوم.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۵)

«شما می‌خوای جانباز می‌خوای برای پاسداشت مقام جانباز می‌تونی خیلی کارها انجام بدی ولی نیاز نیست اینقدر در بوق و کرنا کنی. اکی شما می‌خوای یادآور بشی که به یادشون هستی ولی جوری نباشه که متن تو حاشیه گم بشه. یعنی اینقدر حواشی تجلیل زیاد باشه که اصل کار رو تحت تاثیر قرار بدهد. این برای افرادی که در راس کار هستند اگر که حداقل از بعد روان‌شناختیش که با خانواده‌های خصوصاً فرزندان جانباز و اینو باید در واقع بهشون آموزش بدهند چیزی که به ما آموزش ندادند. مایی که فرزند جانباز بودیم کسی نیامد بگه که آقا دست خودت نبوده که در این خانواده به دنیا بیایی، پس بابت چیزی که تو هیچ اراده‌ای در انتخابش نداشتی چرا باید خودت رو سرزنش کنی و احساس شرم داشته باشی، حالا من نمی‌گم باد در غنغب بندازی و به همه بگی ولی از این چیزی هم که هستی احساس شرم نداشته باشی.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۸)

رسانه‌های جمعی و نهادهای متولی کشور که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد اهداف و راهبردهای انقلاب و جنگ تحمیلی و دوران پساجنگ داشته‌اند، از جمله صداوسیما، بنیاد جانبازان، سازمان بسیج، سپاه، ارتش، سازمان تبلیغات و سایر ارگان‌هایی که به طور مستقیم و غیرمستقیم نقش داشته‌اند، به نظر می‌رسد آنچه ماهیت و حقیقت جنگ بوده را نتوانسته‌اند به تصویر بکشاند و عموم جامعه را از آن مطلع سازند. همچنین به نوبه خود نیز، وظایف‌شان را محدود به رسیدگی‌های پزشکی آن هم در سطح بسیار پایین و عمومی، تبلیغات ابزاری و نمایشی و عدم شفاف‌سازی کامل در مورد وضعیت جانبازان قطع نخاعی و خانواده‌های آن‌ها کرده‌اند.

«کلیت جامعه هم همین، مقطعی یک لحظه دیدگاهشون منفی بشه، شاید اگر این تبلیغات بشه می‌گن که حق دارن، البته این تبلیغات نباشه که این دید منفی پاک بشه، چه از طرف نهادهای بنیاد، سپاه یا رسانه هیچوقت نبوده. اگر هم چیزی بودیم خودمون بودیم. یادمه یک وقت تو فیس بوک یکی پست گذاشته بود نوشته بود طرف وقتی که دانشگاه قبول شده بود همه بهش گفتن با سهمیه قبول شد. ولی هیچکس نپرسید وقتی تو ابتدایی پرسیدن بابات چیکاره است بغض کرد و گفت ندارم. شاید اگر اینا گفته بشه دیگه اون دید منفی نباشه، اونم شاید خودمون تک و توک بگیم. اونم اگر با یک نفر صحبت کنیم.» (مصاحبه فرزند جانباز شماره ۳)

قضاوت اجتماعی^۱ یا داوری اجتماعی در مبحث انسان‌شناسی روانشناختی، ساختاری است فردی و شناختی که به ادراک و قضاوت افراد در رابطه با یک مسئله می‌پردازد (لطفی، ابوالقاسمی، ۱۳۹۴). بر اساس این نظریه بر حسب موقعیت خود، دیگران را قضاوت و بعضاً در رابطه با آنها حکم صادر می‌کنیم.^۲ به نوعی همین مسئله را در دیدگاه «برچسب‌زنی مید» نیز مشاهده می‌کنیم که توضیح می‌دهد مردم برچسب‌ها را از این که دیگران چگونه تمایلات یا رفتارهایشان را نشان می‌دهند، اخذ می‌کنند. هر فرد آگاه است که چگونه توسط دیگران مورد قضاوت قرار می‌گیرد، زیرا او بارها به نقش‌ها و کارکردهای گوناگون در تعامل‌های اجتماعی مبادرت کرده و در نتیجه قادر به ارزیابی واکنش‌های آن‌هاست. بنابر این موضوع گوشه‌گیری یا عدم تمایل فرزندان جانباز نسبت به آگاهی دیگر افراد جامعه در رابطه با وضعیت خانوادگی آنها یا امتیازات و شرایط فراهم شده برای آنها، از قضاوت اجتماعی و ترس از برچسب زنی بیشتر نشأت می‌گیرد.^۳

^۱ Social Judgement Theory

^۲ Sharif:1980

^۳ George Herbert Mead, Labeling theory

نتیجه گیری

در تحلیل انسان‌شناختی برخلاف سایر حوزه‌های علوم اجتماعی مسئله‌مندی به یک جهت خاص خلاصه نمی‌شود. برای تحلیل یک مسئله اجتماعی ما با یک پرسمان مواجه‌ایم، یعنی مجموعه‌ای از تحلیل مسئله در ساحت‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، انسان‌شناسی که در مجموع هدف‌مندی و غایت پژوهش را مشخص می‌سازد.

بررسی همه ابعاد زندگی انسانی مهم‌ترین داعیه انسان‌شناسی است، بنابراین نمی‌توان از رویکرد فاجعه در تحلیل انسان‌شناختی فاصله گرفت (نادری، ۱۴۰۰: ۱۵). در این بین مسئله فاجعه و نحوه فهم و مقابله با آن یکی از اصلی‌ترین نکاتی است که با رعایت اصولی آن می‌توان به بسیاری از پیامدهای یک فاجعه رسیدگی کرد. هر چند که میزان دقتی برای بررسی همه ابعاد آن وجود ندارد، اما با توجه به این اصل اساسی انسان‌شناسی که فاجعه را فرآیندی قلمداد کرده که متاثر از سیاست، فرهنگ و شرایط اجتماعی است، می‌توان رویکردهای بهتری را در ساختارهای اجتماعی برای بهبود چنین وضعیتی به کار بست. زیرا انسان‌ها و دولت‌ها نقش اساسی در وقوع یک فاجعه دارند و تحلیل ما در انسان‌شناسی فاجعه چگونگی درک افراد از این موقعیت است (نادری، ۱۳۹۸). بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که در موضوع تجربه زیسته افراد، نه تنها روایات و درک آنها از موقعیت کنونی خود حائز اهمیت بوده، بلکه تمامی ابعاد زندگی آنها چه علل درونی و چه علل بیرونی یا اجتماعی می‌تواند بر کیفیت درک این موقعیت تاثیرگذار باشد. انسان‌شناسی با بررسی تمام این علل در قالب یک پرسمان مفهومی می‌تواند راهگشای مناسبی برای درک ما از موقعیت این افراد و آسیب‌شناسی آنها باشد.

همانطور که اشاره شد، فرزندآوری یکی از حیاتی‌ترین نقاط زندگی مشترک در خانواده است که می‌تواند عامل استحکام بین زن و شوهر و تحکیم بنیان خانواده باشد و یا به نوعی عامل اختلاف بین زن و شوهر و والدین. همانطور که «رنه گونیک» اشاره دارد ازدواج عبارت از رابطه بین زن و مرد که نه بر اساس تجمع فردی و شخصی بلکه بر پایه اهداف خانوادگی بوجود آمده است (روزن باوم، ۱۳۶۷: ۹۴). اما نکته‌ای که مهم است تغییر نگرش این افراد بعد از سال‌ها مواجهه با این مسئله است. زیرا با توجه به فشارهای اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی و از طرفی عدم نتیجه یافتن درمان، تنها راه باقی‌مانده برای فرزندآوری، فرزندخواندگی بود. این که تا این اندازه تغییر در یک نسل رخ می‌دهد انتظار می‌رود تا حدی سویه‌های آن را نسل‌های بعدی نیز ببینیم و تقریباً ردی سنتی به همراه داشته باشد. اما در مواجهه با این موضوع، از همه مصاحبه‌شوندگان پرسیده شد که حاضرند اجازه چنین کاری را به فرزند خود (یا سببی یا فرزندخوانده) بدهند؟ قریب به اتفاق یک پاسخ داشته‌اند؛ خیر. چنین جوابی زیاد دور از ذهن نبود زیرا تمامی این تغییرات، اجباراً و از سر نیاز بوده و همچنین لازم به ذکر است تا الان صرفاً به کارکردهای آشکار این تغییرات اشاره شده است. هر تغییر الگویی و نگرشی ممکن است حتی خساراتی را نیز به بار بیاورد.

فرزندخواندگان در موضوع «هویت‌یابی» به عنوان یکی از مقولات اصلی پژوهش، در موقعیت همسانی قرار نداشتند. آنها متاثر از سنی که به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند، نوع جنسیت و نحوه و یا نوع پذیرش، موقعیت‌های چندگانه و متفاوتی را تجربه کرده‌اند. ما در زمینه هویت‌یابی با طیفی از «سازگاری کامل»، «نیم‌سازگاری» و «ناسازگاری» مواجه هستیم. بیشتر فرزندی که در هنگام تولد و یا در سنین پایین به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند به نحوی با موقعیت فعلی و قرار گرفتن در خانواده دوم کنار آمده و خود را تا حد زیادی با شرایط جدید و پذیرش واقعیت فرزندخواندگی سازگار کرده‌اند. در حالیکه فرزندان در سنین بالاتر در زمان پذیرش، با چالش‌های بیشتری در زمینه هویت‌یابی و سازگاری خود با خانواده فعلی مواجه شده‌اند.

همانطور که تحلیل فرهنگ در حوزه شناختی در قالب مجموعه‌ای ذهنیت‌ها، ارزش‌ها، تصاویر، احساس و... در نظر گرفته می‌شود از خلال بررسی تجارب زیسته افراد می‌توان به سطحی از شناخت فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی افراد رسید که آن‌ها را می‌توان در سه مورد الگوهای فرهنگی، قالب‌های فرهنگی و اجماع فرهنگی دسته‌بندی کرد. الگوهای فرهنگی (مردمی) بخشی از رفتار و ذهنیت‌هایی است که از خلال تجارب فردی و یا آموزش به دست می‌آید. بنابراین به صورت ناخودآگاه بر زندگی افراد تأثیرگذار است و همچنین هرگونه تغییر در این امر منجر به تغییر در ساحت رفتاری افراد خواهد شد (فکوهی ۱۳۸۸: ۲۴۵) به همین منظور نیز در بحث مسائل فردی فرزندان جانبازان مشاهده می‌شود که اختلال‌های رفتاری ذهنی و یا تعارضات درونی آنها با سیستم ارزشی- اعتقادی خانواده و یا الگوهای رفتاری پدر تا سنین نوجوانی و جوانی در یک سو حرکت می‌کرده ولی پس از رخ دادن این تعارضات، فرزندان دچار یک دگرگونی و یا دوگانگی رفتاری در خود می‌شوند. از سویی جایگاه فردی خود را به عنوان فرزند جانباز به نوعی پذیرفته‌اند ولی در بحث رفتارهای فردی آنچنان خود را ملزم به حرکت در این چهارچوب نمی‌دانند.

در خانواده جانبازان یکی از علت‌های این مسئله را می‌توان نگرش نسل جدید نسبت به خودشناسی و همچنین عمومی‌تر شدن ارتباطات آنها دانست. در خانواده پدر به دلیل عدم توانایی حرکتی و همچنین ایفای کامل نقش پدری، به عنوان یک خلا در زندگی شخصی فرزندان است و به همین دلیل آنها برای جبران این خلا سعی در ایفای نقش و زندگی به عنوان یک فرد عادی را به صورت همزمان دارند. کما اینکه همانطور که در مصاحبه‌ها ذکر شده فرزندان جانبازان در طول زمان این سبک از زندگی را برای خود عادی دانسته و در عین حال یک تجربه بسیار متفاوت قلمداد می‌کنند. یکی دیگر از علل تاب‌آوری و پذیرش این مسئله در فرزندان را می‌توان در قالب این خلا جستجو کرد. یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده برای رشد ابعاد شخصیتی و پرورش فرزندان بعد روانی و عاطفی آن است. تجربه این فرزندان چنین پدیدار می‌کند که یکی از مهم‌ترین دلایل این تاب‌آوری، کسب رضایت و ارضای نیازهای عاطفی درونی آنها حتی با وجود ارتباطات سالم در درون خانواده، از طرف پدر و به طور کلی خانواده است.

تیپولوژی تعامل فرزندان جانباز با خانواده را می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم کرد، که بر اساس فاکتورهای اقتصادی، دینی و اعتقادی، سطح فرهنگی و روابط عاطفی است. البته این امر در بین فرزندان دختر و پسر متفاوت بوده و البته که امری ثابت در بین تمامی این افراد نخواهد بود.

- به شدت وابسته: برخی از جانبازان و متقابلاً خانواده‌ها چنان با فرزندان خود ارتباط دوستانه و صمیمی برقرار کرده‌اند که جدایی عاطفی آنان ممکن نیست.

- گریزان از خانواده: برخی فرزندان به هر دلیلی از ابتدا نتوانسته‌اند با خانواده جانباز و شرایط حاکم بر آن خود را تطبیق داده و به همین جهت از ابتدا ساز مخالف را در پیش گرفتند.

- تحمل و مدارا: در نهایت عده‌ای از فرزندان نیز در سبک خنثی به نحوی هر چند بدون رضایت، خود را با شرایط خانواده تطبیق داده‌اند.

یکی از مهم‌ترین مباحث تحلیلی شناختی خانواده‌های جانبازان را می‌توان در اجماع فرهنگی جای داد. در این موضوع، میزان توزیع مفاهیمی مانند جنگ، ایثار، جانباز، خانواده و فرزندان جانبازان در جامعه و همچنین اشتراک یا اختلاف فهم چنین مفاهیمی در میان اعضای جامعه بحث اصلی است. میزان انسجام فرهنگی یا اشتراک حداکثری مفاهیم یاد شده می‌تواند شناخت کامل‌تری از سیر زندگی این فرزندان را ارائه دهد. چنانچه پس از گذشت ۳۵ سال از جنگ ایران و عراق، نگاه و شناخت درستی از سوی جامعه نسبت به خانواده‌های جانبازان و مخصوصاً فرزندان آنها که نقش بیشتری در فعالیت‌های اجتماعی دارند وجود ندارد. یکی از مهم‌ترین دلایل

آن نیز توجه و استفاده ابزاری دولت و رسانه‌ها از مفهوم جانبازی برای ایجاد دوباره قداست از دست رفته مدنظر خود در جامعه برای هویت ارزشی خود است.

تحلیل‌های روان‌شناختی از تجارب زیسته افراد در یک ساختار فرهنگی از فهم موقعیت خود، ما را به مفهوم «شخصیت» در بحث انسان‌شناسی روان‌شناختی و یا موضوع فرهنگ و شخصیت نزدیک می‌کند. در این حوزه که متأثر از تحلیل‌های شناختی نسبت به «خود» است، مفهوم شخصیت را با متغیرهای فرهنگی تاثیرگذار خواهیم شناخت، به عبارت دیگر شخصیت فرزندان جانبازان را در سطح وسیع‌تر و محیط بزرگ‌تری چون جامعه جستجو می‌کنیم، زیرا مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری مفهوم شخصیت جامعه است که اشکالی «خاص» از آن را به وجود خواهد آورد. چنانچه در بحث قبل مطرح شد، نگاه هدفمند نظام سیاسی به فرزندان جانبازان و عدم پذیرش و حمایت نظام اجتماعی و مردم نسبت به آنها و در کنار این عوامل مسائل فردی فرزندان باعث پیامدهای روانی بر شکل‌گیری و یا تغییر شخصیت آنها است؛ افسردگی، بحران هویت، عدم پذیرش جامعه از این افراد به عنوان فرزند جانباز، تعارضات معنایی نشأت گرفته از جامعه در خانواده و... از جمله نکاتی است که می‌تواند پاسخی برای دوگانگی شخصیتی و رفتاری فرزندان جانبازان ارائه دهد. چنانچه لیتون^۱ نیز در تحقیقات خود که متأثر از نظریه شخصیت فرهنگی بندیکت^۲ است اشاره می‌کند که انسان عناصر فرهنگی را همان‌گونه که دریافت می‌کند، باور نمی‌کند و آن را درون خود تغییر می‌دهد. این تغییرات نیز بر پایه ویژگی‌های روانی خود فرد است یعنی یک شخصیت فرهنگی همه آنچه که فرهنگ به او متبادر می‌کند را ارائه نمی‌دهد.

منابع

- افروز، غلامعلی. و ویسه، علی اکبر. (۱۳۸۰) بررسی رابطه میزان افسردگی فرزندان پسر جانباز و نحوه ارتباط با پدرانشان، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی، ۳۱ (۲)، ۵۴-۶۳.
- اویسی فردویی، قاسم. (۱۴۰۰) تحلیل جامعه‌شناختی زندگی خانوادگی جانبازان، انتشارات بشارت.
- اویسی فردویی، قاسم. (۱۳۹۸) تجربه زیسته زندگی خانوادگی جانبازان ۷۰ درصد، پایان نامه دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ایوبی راد، محمد، (۱۳۷۶)، جنگ و صلح از دیدگاه مردم شناسی، پایان نامه جهت دریافت کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران: دانشکده علوم اجتماعی.
- توانا، محمد علی،، هاشمی اصل، سید یزدان، و جریده، سید جواد. (۱۳۹۸)، بررسی پدیده جنگ از منظر ابن خلدون، فصلنامه علمی پژوهشی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۲ (۹)، ۲۵-۴۶.
- دایره المعارف بریتانیکا. (۱۳۹۹)، انسان و فرهنگ، ترجمه زهره دودانگه، نشر انسان‌شناسی.
- روزن باوم، هایدی. (۱۳۷۰)، خانواده به منزله ساختاری مقابل جامعه، ترجمه صادق مهدوی، نشر دانشگاهی.
- ریکور، پل. (۱۳۹۴)، حافظه، تاریخ، فراموشی، ترجمه حسن خیاطی، تهران: نشر نی.
- ریویر، کلود، (۱۳۸۲)، انسان شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- شریفی فر، علی. (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی جنگ و صلح، تهران: انتشارات سمت.
- فراستخواه، مقصود. (۱۳۹۵)، درآمدی بر روش تحقیق کیفی در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
- عنبری، موسی (۱۳۹۳) جامعه‌شناسی فاجعه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

¹ Ralph Linton

² Ruth Benedict

- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی فرهنگی*. تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱) *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، نشر نی.
- فیاض، محمدرضا. (۱۳۹۸). *انسان‌شناسی و فرهنگ: جستاری در مبانی نظری فرهنگ*. تهران: نشر نی.
- قهاری، شهریانو. (۱۳۷۵) *بررسی مقایسه‌ای میزان شیوع اختلالات رفتاری ایدایی و کمبود توجه در کودکان شاهد محروم از پدر*، پایان‌نامه ارشد دانشکده روان‌شناسی.
- کراسول، جان دابلیو. (۱۴۰۲). *طرح پژوهش: رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی* (ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای طوس). تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- گل محمدی، داود. (۱۳۸۳). *هویت ایرانی*. تهران: نشر نی.
- لطفی، صدیقه. و ابوالقاسمی، عباس. (۱۳۹۴). *قضاوت اجتماعی واکنش‌پذیری فردی و فوبی اجتماعی در زنان*، مجموعه مقالات پنجمین کنگره انجمن روان‌شناسی ایران، ۱۰، ۱۳۳۸-۱۳۳۵.
- نادری، احمد. (۱۳۹۸) *انسان‌شناسی فاجعه و ایدئولوژی توسعه نتولیرال*، در: *جستارهایی در مسئولیت اجتماعی دانشگاه ایرانی و بحران‌های زیست محیطی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
- نادری، احمد و سلیمی، مینو. (۱۴۰۰) *درآمدی بر انسان‌شناسی فاجعه*، سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
- Beavers, W. R., Hampson, R. B., & Hulgus, Y. M. (1985). Family competence and the Beavers Systems Model. *Journal of Family Therapy*, 7(1), 73-80
- Glowacki, L., Wilson, M. L., & Wrangham, R. W. (2020). The evolutionary anthropology of war. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 178, 964-977.
- Versailles, M. (2014), *Post-war disability and reproductive health: A study of fertility challenges among veterans*.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی